

## علی و نقش او در مقدمات جنگ نهاوند

« زندگی امام حسین نوشته زین العابدین رهنما »  
فصل سی و یکم برگ ۲۰۸ - ۲۱۳

### مقدمات جنگ نهاوند

در سال ۲۱ هجری که سال پیش آمدهای بزرگ و سهمگینی برای ایران زمین بود، روزی حسین با پدر و برادرش به صحن مسجد مدینه برای دیدار از عمر آمدند.

عمر با یارانش گفتگو میکرد و گفتارش را تازه چنین آغاز کرده بود:  
پیشامدهای مهمی در ایران رو داده که می خواهم با شما در میان بگذارم و رایتان را بخواهم....  
در ایران تهیه های بسیار بزرگ و خطرناک بر ضد اسلام دیده اند، عامل حقیقی آن خود یزدگرد است.....  
سعدبن ابی وقاص گفت:

یزدگرد سپاه بزرگی از نقاط ایران گرد آورده است، اسباب و ابزار جنگی آماده کرده اند و به فرماندهی، فیروزان، در شهر نهاوند گرد آمده اند و از دیگر شهرهای ایران بتدریج نیرو به نهاوند می رسد. نقشه آنها این است که این لشکر را بسوی مداین و استخر حرکت دهند و در دو نقطه مهم ما را بخود مشغول دارند. این را هم تذکر می دهم که اگر ایرانیان پیش دستی کنند و چنان که افسران نیروی آنها در نهاوند نقشه ای طرح کرده ان به نیروهای ما و مرزهای اسلامی حمله برند قدرت و جرات از دست رفته آنها دوباره زنده میشود و دیگر جلوی سیل سپاه آنها را نتوان گرفت. ولی اگر ما پیش دسته و حمله کنیم این برتری برای ما میماند و شاید این بار کارشان را یک سره کنیم. من اکنون از خلیفه و از سران مهاجر و انصار می خواهم که بی درنگ نیروی ما را افزون کنند تا مبادا دیر شود و حمله آنها آغاز گردد.

وقتی سخنان سعد پایان یافت، عمر از یکایک حاضران نظر و عقیده پرسید، همه سعد را تایید کردند.  
عمر گفت:

« من نیز با رای یکایک شما موافقم و امروز روز مهمی است که روزهای مهم دیگر بدنبال دارد، با امید خدا و بیاری او به این جنگ برویم و مومن باشیم که پیروزی با ما خواهد شد. این آخرین پیروزی یا « پیروزی پیروزی هاست». خود من هم با سپاه میروم که آنها را به جنگ برانگیزم و برای آنها ردایی باشم تا آن هنگام که بفتح و پیروزی نائل شوند. »

بیشتر آنها که در آن مجلس بودند با رفتن عمر بمیدان جنگ مخالفت کردند و گفتند این کار لزومی ندارد. آنگاه، صورتها بسوی علی بن ابی طالب متوجه شد و از او نظر خواستند. همیشه در اینگونه مجالس رای و عقیده او رای برنده و قاطع بود. او گفت:

« من با عقایدی که در اینجا بیان شد موافقم، پیروزی و شکست ما بزبادی و کمی افراد ما نیست، خدا خودش را به مردم عرضه کرد و سپاهیان ما در تایید و پیروزی خود قرار داد و نیروی نامرئی ملانکه را یار و یاور آنها ساخت. »

سخنان علی در میان شادمانی و تحسن عمر و دیگر کسان پبایان رسید، عمر گفت:  
« یا ابوالحسن عقیده ترا پیروی میکنم ولی میخواهم نظر خودت را راجع بفرماندهی این سپاه بمن بگویی، بعقیده تو که را بر این سپاه فرماتده کنم؟

علی گفت:

« من بهتر از نعمان بن مقرن که هم لایق و هم دلاور است کسی را نمی شناسم، یک حسابدار دانایی هم با قشون بفرست که امور مالی را در دست داشته باشد و همیشه پول را از جنگجویان دور نگهدارد. »

عمر از شوق به پا خاست و به علی تحسین فراوان فرستاد و گفت من از نعمان نامه ای داشتم و از پیش همین فکر و اندیشه را پیدا کرده بودم.

عمر گفت ای ابوالحسن تو همیشه چیزهای می بینی که دگر کس آنها را نبیند.

### نحج البلاغه برگ ۴۴۳:

« از سخنان آنحضرت علیه السلام است به عمر بن خطاب هنگامی که برای رفتن خود به جنگ با اهل ایران با آن بزرگوار مشورت نمود.

(مورخین در زمانیکه امام علیه السلام این سخنان را فرموده اختلاف دارند: بعضی گفته اند درباره جنگ قادسیه بوده که موضعی است نزدیک کوفه از سمت مغرب بطرف صحرا و این جنگ در سال چهارده از هجرت واقع شده، چون عمر با مسلمانان برای رفتن خود به جنگ مشورت نمود امام علیه السلام او را از رفتن نهی فرمود، پس سعد بن ابی وقاص را سردار لشکر گردانید که به هفت هزار نفر وارد کارزار شدند و یزدگرد شهریار ایران هم رستم فرخزاد را با لشکر بسیاری بجنگ آنان فرستاد و بالاخره لشکر اسلام غلبه یافته و رستم را با بسیاری از لشگرش بقتل رساند.....

عمر گفت یا علی پس دستور چیست؟ فرمود رای اینست که تو در مدینه مانده مرد دلیری را امیر لشکر اسلام نموده بجنگ ایرانیها بفرستی و اگر هم مغلوب شده شکست بخورند تو در جای خود مانده دوباره لشکر آماده میسازی و برای سرداری لشکر اسلام نعمان ابن مقرن لیاقت دارد، عمر این رای را اختیار نموده نامه ای به نعمان که در بصره بود نوشت و او را مامور نمود که به سپهسالاری لشکر اسلام به جنگ ایرانیها برود.....

پس رای خود را برای نرفتن عمر بکارزار از روی برهان چنین بیان فرمود:

مکان زمامدار دین و حکمران مملکت مانند رشته مهره است که آنرا گرد آورده بهم پیوند می نماید، پس اگر رشته بگسلد مهره ها از هم جدا شده و پراکنده گردد و هرگز همه آنها گرد نیامده است.....

اگر چه امروز **عرب** اندکست، لیکن بسبب دین اسلام (و غلبه بر سایر ادیان) بسیار است.....

پس تو مانند میخ وسط آسیا(ساکن و برقرار) باش و آسیا(ی جنگ) را بوسیله **عرب** بگردان (در تجهیز لشکر و آراستگی و انتظام امرایشان بکوش) و **آنان را به آتش جنگ در آورده خود بکارزار مرو**.....

و دیگر آنکه اگر تو وارد کارزار شوی ایرانیها ترا ببینند میگویند: این پیشوای **عرب** است، که اگر او از بین ببری (بقتل رسانید) آسودگی خواهید یافت، و این اندیشه حرص ایشانرا بر (جنگ با) تو و طمعشان را در (نابود کردن) تو سختتر و زیاد تر می گرداند.....»

گردآورنده:  
شاهین کاویانی



<http://derafsh-kavivani.com/parsi>